

Analysis of the Origin of Denial of the Principle of Oneness in the Philosophical and Theological Tradition with an Emphasis on Mulla Sadra's Innovations

Saleh Hassan Zadeh¹ , Mohammad Reza Alavi Rad² , Ali Karbalaee Pazouki³

1. Professor, Department of Islamic Studies, Allamah Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
hasanzadeh@atu.ac.ir
2. PhD Candidate, Islamic Studies and Islamic Theories, Allamah Tabataba'i University, Tehran, Iran.
m_alavirad@atu.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Allamah Tabataba'i University, Tehran, Iran.
karbalaee1383@yahoo.com

Abstract

The Principle of Oneness, as a fundamental principle in explaining causality and the emanation of existence, necessitates the impossibility of the emanation of multiplicity from a single, inherently unified being. This is because such emanation would require multiple qualities and distinct determinations in the originating agent, which contradicts the absolute unity of the essence of the necessary existent. Throughout history, this principle has had both proponents and opponents. Philosophers such as Avicenna (Ibn Sīnā) and Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī considered the Principle of Oneness to be self-evident and in accordance with the innate nature of reason. In contrast, theologians such as al-Mufid and al-Ghazali, citing the absolute transcendence of the divine essence and the unity of divine actions, rejected the principle and justified the emanation of multiplicity by equating the divine action's relationship with all possibilities and denying the preference of the arbitrary.

Cite this article: Hassan Zadeh, Saleh, Alavi Rad, Mohammad Reza, Karbalaee Pazouki, Ali, V. (2025). Analysis of the Origin of Denial of the Principle of Oneness in the Philosophical and Theological Tradition with an Emphasis on Mulla Sadra's Innovations. *Theosophia Practica*, 17(4), p. 153-185.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2026.73720.1266>

Received: 2025/12/13

Revised: 2026/01/06

Accepted: 2026/01/09

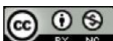
Available online: 2026/03/20

Type of article: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University

<https://pwq.bou.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



This research, employing a descriptive-analytical method with a comparative and critical approach and utilizing library resources, first elucidates the concept of Oneness, then examines the most important views of proponents and opponents of this principle, critiques them in certain instances, and ultimately emphasizes the perspective of Mulla Sadra (Mullā Ṣadrā) and his innovations in this field. According to this research, the origin of the denial of the Principle of Oneness lies in the lack of a correct understanding of the true unity and simplicity of the essence of the necessary existent. The preferred view is that of Mulla Sadra, who, by elevating the explanation of Oneness to a theophany-based approach and conceiving emanation as a manifestation of the existence of the simply true (*Basīṭ al-Ḥaqīqah*), constructs a coherent system that is both in line with rational proof and compatible with mystical intuition. In this perspective, multiplicity does not negate unity but is rather a level of determination of the single truth. The relationship between the one and the many is not one of lateral opposition but of longitudinal manifestation in the course of existence.

Keywords: Principle of Oneness, Mulla Sadra, Shaykh al-Mufid, Al-Ghazali, *Basīṭ al-Ḥaqīqah*, Theophany.

قاعدة الواحد في التقليد الفلسفي والكلامي بين المثبين والمنكرين تركيزا على الإبداعات الصدرائية

صالح حسن زاده¹، محمد رضا علوی راد²، علی کربلانی پازوکی³

1. أستاذ في قسم المعارف الإسلامية، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران (الكاتب المسؤول) hasanzadeh@atu.ac.ir
2. طالب الدكتوراه في قسم المعارف الإسلامية، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران m_alavirad@atu.ac.ir
3. أستاذ مشارك في قسم المعارف الإسلامية، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران karbalaei1383@yahoo.com

الملخص

إن قاعدة الواحد، بوصفها ركيزة أساسية في تبيين العلية ونظام الصدور، تعتبر امتناع صدور الكثير عن الواحد بالذات ضرورة للبساطة والوحدة من حيث التعقل والتعلق؛ ذلك لأن صدور الكثير يتوقف على الحثيات المتكثرة والتعينات المتباينة في المبدأ الفاعلي، ما يتنافى مع إطلاق الوحدة الحقيقية لذات واجب الوجود. لقد اعتبر الحكماء المشاؤون، وفي مقدمتهم ابن سينا والخواجة نصير الدين الطوسي، هذه القاعدة من البديهيات القريبة من فطريات العقل؛ وفي المقابل، أن بعض المتكلمين، وفي طليعتهم الشيخ المفيد والغزالي، يدحضون قاعدة الواحد، استنادا إلى التجرد المطلق للذات والتوحيد الأفعالي، ويبرزون صدور الكثرة على أساس تساوي نسبة الفعل الإلهي إلى جميع الممكنات ونفي الترجيح بلا مرجح. من هذا المنطلق، تروم هذه الورقة البحثية أن تتطرق إلى مفهوم الواحد، وتتناول بالنقد والتحليل آراء مثبتي هذه القاعدة ومنكريها، مع التأكيد على الموقف الصدرائي وإبداعاته في هذا الميدان، وذلك من خلال المنهج الوصفي-التحليلي، في ضوء المنهج المقارن-النقدي، وبالاعتماد على المصادر الببليوغرافية. على أساس معطيات هذه الدراسة، أن مصدر إنكار الواحد يأتي من غياب فهم صحيح لوحدة الحقيقة وبساطة ذات الوجود،

وأَنَّ الرأي الأرجح هو الموقف الصدراحي الذي يسعى، من خلال اللجوء إلى الارتقاء بقاعدة الواحد إلى مقارنة قائمة على التجلي وتلقي الصدور بمثابة تجلي وجود بسيط الحقيقة، إلى تأسيس نظام منسجم، يتلاءم مع البرهان العقلي ويتوافق مع الشهود العرفاني. من هذا المنظور، أن الكثرة لا تتنافى مع الوحدة، بل تكون مرتبة من تعين حقيقة الواحد، وأنَّ العلاقة بين الواحد والكثير ليست تقابلا عرضيا، وإتّما هي تشآن طولي في سير الوجود.

الكلمات المفتاحية: قاعدة الواحد، الملاصدرا، الشيخ المفيد، الغزالي، بسيط الحقيقة، التجلي

تحلیل آرای مثبتان و منکران قاعده‌الواحد در سنت فلسفی و کلامی با تأکید بر نوآوری‌های ملاصدرا

صالح حسن زاده^۱، محمد رضا علوی راد^۲، علی کربلانی پازوکی^۳

۱. استاد گروه معارف، دانشگاه علامه، تهران، ایران، نویسنده مسئول) hasanzadeh@atu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی- مبانی نظری اسلام، دانشگاه علامه، تهران، ایران، m_alavirad@atu.ac.ir

۳. دانشیار گروه معارف، دانشگاه علامه، تهران، ایران، karbalaei1383@yahoo.com

چکیده

«قاعده‌الواحد» به مثابه‌ اصلی بنیادین در تبیین علیت و نظام صدور، امتناع صدور کثیر از واحد بالذات و لازمه‌ بساطت و وحدت حیث تعقل و تعلق آن می‌داند؛ زیرا صدور کثیر متوقف بر حیثیات متکثره و تعینات متباینه در مبدأ فاعلی است که با اطلاق وحدت حقیقی ذات واجب‌الوجود در تعارض است. ابن‌سینا و خواجه نصیر در سنت مشاء، این قاعده را از بدیهیاتی نزدیک به فطریات عقل معرفی کرده‌اند؛ در مقابل، متکلمانی چون شیخ مفید و غزالی با استناد به مجرد مطلق ذات و توحید افعالی، قاعده‌الواحد را نفی و صدور کثرت را با تساوی نسبت فعل الهی به ممکنات و نفی ترجیح بلامرجح توجیه می‌کنند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با شیوه‌ تطبیقی و انتقادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، ابتدا به تبیین مفهوم الواحد می‌پردازد و سپس مهم‌ترین

استناد به این مقاله: حسن زاده، صالح؛ علوی راد، محمد رضا؛ کربلانی پازوکی، علی (۱۴۰۴). تحلیل آرای مثبتان و منکران قاعده‌الواحد در سنت فلسفی و کلامی با تأکید بر نوآوری‌های ملاصدرا. آیین حکمت، ۱۷(۴)، ص ۱۸۵-۱۵۲.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2026.73720.1266>

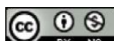
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۹؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۲/۲۹

<https://pwq.bou.ac.ir/>

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم

نوع مقاله: پژوهشی

©۱۴۰۴ / نویسندگان دارنده‌ حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند



آرای مثبتان و منکران این قاعده را بررسی و در بعضی فروض نقد می‌کند و در نهایت بر دیدگاه ملاصدرا و نوآوری او تأکید می‌ورزد. منشأ انکار الواحد بر اساس این پژوهش، نداشتن تصور صحیح وحدت حقیقی و بساطت ذات واجب است و رأی مختار، دیدگاه ملاصدرا است که با ارتقای تبیین الواحد به رویکردی تجلی‌محور و تلقی صدور به مثابه تجلی وجود بسیط الحقیقه، نظامی منسجم بنا می‌نهد که هم مقتضای برهان عقلی و هم هم‌ساز با شهود عرفانی است؛ در این نگاه، کثرت نه نافی وحدت، بلکه مرتبه‌ای از تعیین حقیقت واحد است و رابطه واحد و کثیر نه تقابل عرضی، بلکه تشآن طولی در سیر وجود است.

کلیدواژه‌ها: قاعده الواحد، ملاصدرا، شیخ مفید، غزالی، بسیط الحقیقه، تجلی.

مقدمه

از فروعات قانون علیت که در میان اغلب حکما اصلی محوری در اثبات بسیاری از امهات مسائل فلسفی است و کانون منازعات میان فلاسفه، متکلمان و عرفاشده است، قاعده‌الواحد یعنی «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» است. در میراث اندیشمندان، فارابی به نقل از زنون، ارسطو را مبتکر «الواحد» می‌داند و برخی بر این نظرند که این قاعده از نظریات افلوپتین و اتولوجیای وی - که ارسطویی تلقی می‌شود - به عالم اسلام راه یافت. فخر رازی در کتاب المباحث المشرقیه ابتدا چهار دلیل در اثبات این قاعده بیان می‌کند و سپس به رده‌مۀ این دلایل می‌پردازد (فخر رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۶۸). بسیاری از حکمای اسلامی همچون میرداماد، قاعده‌الواحد را از «امهات اصول عقلی» و از «فطریات عقل صریح» دانسته‌اند (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۵۱) و فیلسوفان با دفاع تمام از این قاعده بر این نظرند که این قاعده از زیرشاخه‌های قانون کلی علیت و بیان‌کننده سنخیت میان علت و معلول است. بوعلی تحت عنوان «تنبیه» سخن از «الواحد» را آغاز می‌کند و مفاد آن را بدیهی می‌داند (ابن سینا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۰۱)؛ صدرالمتهلین به پاسخ‌گویی شبهات پیرامون «الواحد» می‌پردازد و ضمن تأیید و تأکید بر آن، مفاد آن را وفق طبع سلیم و ذوق مستقیم می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۷، ص ۲۰۴). در مجلد اول قواعد کلی فلسفی تألیف غلامحسین ابراهیمی دینانی، تبیین قاعده و اثبات آن از نظرگاه بوعلی، بهمنیار و خواجه نصیر و نیز اختلاف فیلسوفان و متکلمان در این باب بررسی شده است و احد فرامرز قراملکی در مقاله «نقش روان‌شناختی قاعده‌الواحد» و سیدیحیی یثربی در مقاله «نقدی بر قاعده‌الواحد و اصل سنخیت» به بررسی آن پرداخته‌اند. همچنین اتولوجیای افلوپتین، اساس التوحید میرزای آشتیانی، سه گفتار خواجه نصیرالدین طوسی، مجموعه رسائل فارابی و نه‌ایة‌الحمة علامه طباطبایی، هر کدام به گونه‌ای «الواحد» را بررسی کرده‌اند.

پرمناقشه‌ترین و با این وجود مهم‌ترین مسئله در کاربرد این قاعده، توجیه صدور کثرات از ذات باری تعالی است که وجود او بسیط از جمیع جهات و فاقد هرگونه جزء و ترکیب

است. پرسش اساسی اینجاست که چگونه می‌توان صدور کثرات مشهود را از وجودی بسیط، مطلق ولایتناهی تبیین کرد؟ نوشتار حاضر می‌کوشد با روش توصیفی - تحلیلی آمیخته با شیوه تطبیقی و انتقادی همراه با نوآوری در نقد و تحلیل و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، با توجه به اهمیت تبیین صحیح قاعده الواحد و تحلیل آرای حکما و متکلمان و نقد برخی آرا، ابتدا مفهوم الواحد را به لحاظ وحدت حاکم بر آنکه از مفاهیم بدیهی و عام همانند وجود است، تحلیل می‌کند سپس مهم‌ترین آرای مثبتان و منکران قاعده را تحلیل و در بعضی فروض نقد کرده است؛ درنهایت نیز نقش قاعده «بسیط الحقیقة» در تبیین الواحد صدایی و نیز ابتدای اصل نظام فیض الهی بر الواحد در آرای ملاصدرا را تقریر شده است و نتایج لازم به دست داده می‌شود. روشن شدن این مسئله، ضامن صیانت از بساطت ذات باری و امتناع صدور کثرت از مبدأ واحد بالذات است و نسبت حقیقی میان خالق و خلق، فارغ از هرگونه خلط در مراتب وجود منکشف می‌گردد.

۱. مفهوم قاعده الواحد

قاعده «الواحد» در حکمت اسلامی به‌ویژه در دستگاه حکمی ملاصدرا، اصلی وجودی برای تبیین ساختار هستی و نسبت وحدت و کثرت است. این قاعده که بر اصل بساطت مبدأ و ضرورت سنخیت علت و معلول استوار است، اقتضا می‌کند که از «واحد حقیقی صرف» که هیچ‌گونه ترکیب و کثرتی در ذات او راه ندارد، تنها یک صادر بلاواسطه پدید آید؛ بدین سان کثرت‌های مشهود در عوالم وجود ناشی از مراتب و شئون تعینات وجودی است نه تکثر ذات مبدأ اول. ملاصدرا در کتاب اسفار بر این مبنا تصریح می‌کند: «فإذا كانت ذاته أمراً واحداً حقیقياً فلا يتصور منه حصول شيئين» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۷، ص ۲۰۸) و توضیح می‌دهد که کثرات عالم هستی چیزی جز تجلیات وجود واحد در مظاهر گوناگون نیستند؛ امری که نه تنها با بساطت مبدأ اول منافات ندارد، بلکه بر بنیاد قاعده تشکیک وجود استوار است.

بنابراین امتناع صدور کثیر از واحد در حکمت صدرایی به قاعده‌ای هستی‌شناختی بازتفسیر می‌گردد؛ قاعده‌ای که در آن وحدت علت، مبنای وحدت وجود دانسته می‌شود و کثرت، ناشی از مراتب و شئون صدور و وسایط است، نه برخاسته از ذات علت‌العلل. این تقریر ضمن رفع اشکال دیدگاه متکلمان مبتنی بر امکان صدور کثیر، قاعده‌الواحد را در چارچوب اصالت وجود و تشکیک آن صورت‌بندی می‌کند؛ بدین ترتیب نشان می‌دهد که نظام هستی بر مدار وحدت عینی و کثرات اعتباری سامان یافته است.

۱-۱. مفهوم واحد در طرفین قاعده و لوازم فلسفی آن

قاعده «الواحد» در تقریر صدرایی، دو سوی متمایز دارد: در جانب علت، مراد «واحد من جمیع الجهات» یا «واحد حقه حقیقیه» است که بسیط محض و منزّه از هرگونه حیث کثرت و ترکیب است و تنها بر ذات واجب‌الوجود بالذات صدق می‌کند؛ اما در جانب معلول، هرگز وحدت حقیقی صرف متحقق نمی‌گردد؛ زیرا معلول ذاتاً مفتقر به علت خویش است و وجود او بالغیر بوده و استقلال ذاتی ندارد. اگر فرض شود معلول نیز همانند علت، قائم به ذات و دارای وحدت مطلق باشد، برهان خلف لازم می‌آید و نسبت علیت لغو خواهد شد؛ چراکه تمایز علت و معلول عین فقر وجودی و احتیاج معلول است. ملاصدرا بدین معنا تصریح می‌کند: «أن الصورة الأولى كالصادر الأول ليس واحداً حقیقیاً كالواجب تعالی، وإلا لكان المعلول مثل العلة» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۰۵). بنابراین بساطت صرف و وحدت حقیقی منحصر در ذات واجب است و معلول - در مرتبه اقرب (صادر اول) - از چنین بساطتی محروم است؛ زیرا اگر وحدت حقیقی در او فرض شود، نسبت علیت و وابستگی وجودی منتفی خواهد شد. بنابراین «وحدت حقیقی» و «بسیط صرف»، وصفی اختصاصی برای مبدأ اول است و معیار اساسی تمایز ماهوی علت از معلول در حکمت صدرایی به شمار می‌رود.

۲-۱. وحدت وجود

از ارکان قاعده الواحد، نسبت وجودی وحدت و کثرت است؛ چنان که ادراک درست وحدت، مبنای امکان یا امتناع صدور کثیر از واحد شمرده می‌شود. در تقریر صدرایی، وحدت نه امری اعتباری بلکه حقیقتی عینی است که به تمام مراتب وجود سریان دارد. ملاصدرا با تکیه بر اصل تساوق تصریح می‌کند: «وحدت مساوق وجود است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۱۲۶) و در استقصای فلسفی و شرح استکمالی می‌افزاید: «نه تنها وحدت با وجود مساوق است، بلکه وحدت عین وجود هر موجود است و بالعکس» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۱۵۷). بر این اساس وحدت و وجود دو روی یک سکه‌اند (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸۲).

از سویی نسبت میان وحدت و وجود نه از سنخ اتحاد مفهومی، بلکه از سنخ عینیت تشکیکی است. بنابراین وحدت همچون وجود، دارای مراتب و شدت و ضعف است (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۶۱). این نگره، پی‌ریزی دستگاهی است که در آن کثرت نه در برابر وحدت، بلکه در بطن آن و در ضمن مراتب آن معنا می‌یابد. بر همین اساس است که ملاصدرا وحدت را حقیقتی بدیهی می‌داند که از تعریف مفهومی سرباز می‌زند (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۶۱)؛ زیرا هرگونه تعریف مفهومی از وحدت یا مبتنی بر خود آن خواهد بود یا نیازمند ارجاع به آن که به دور منطقی خواهد انجامید. از طرفی همان‌گونه که مفهوم وجود، بدیهی و بی‌نیاز از واسطه و حد و رسم برای تعریف است، مفهوم وحدت نیز بدیهی و از مفاهیم عامی است که به‌نفسه قابل تصور ذهنی است و نیاز به تعریف منطقی ندارد.

ملاصدرا در کتاب اسفار بیان می‌کند: «از واحد حقیقی صرف و واحد بما هو واحد، به اعتبار حیث وحدتشان، تنها یک امر صادر می‌گردد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۰۴). علامه طباطبایی در حاشیه می‌فرماید: «ملاصدرا در این عبارت اختصاص قاعده را از واحد حق واجب بالذات برداشته و شامل هر واحدی به جهت وحدتش نموده اما در سفر نفس به این

شمولیت وفادار نبوده و قاعده را مختص ذات باری و واحد حقیقی صرف می‌داند» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۰۴). ملاصدرا در ادامه بیان می‌کند: «کثرت نیز به اقتضای ماهیت خود، صلاحیت آن را ندارد که از واحد صادر شود یا منشأ صدور دو چیز در عرض یکدیگر گردد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۰۴)؛ از این رو تحقق کثرات در نظام صادر نخست، منوط به تکثر در جهات و حیثیات فاعل یا وسایط وجودی است، نه آنکه از نفس وحدت بسیط، کثرت صادر گردد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۰۴).

از سویی ملاصدرا بر اساس اصل تشکیک وجود و اصالت وحدت در مبدأ، تأکید می‌کند که هر موجودی جز واجب تعالی، مرکب از جهات متفاوتی است: جهت کمال که منشأ صدور اشرف است و جهت نقص که منشأ صدور اخس می‌گردد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۰۵). این تبیین صدایی، تبیین صدور کثیر از عقل اول را نه از حیث ذات آن، بلکه از حیث شئون وجودی و مراتب طولی آن ممکن می‌سازد، بی آنکه مستلزم نقض قاعده الواحد باشد. بدین سان تعدد صادر از عقل اول، برخاسته از حیثیات متعدد موجود در آن است، نه از حیث وحدت بسیط آن. به این ترتیب امتناع صدور کثرت از واحد بسیط، ناظر به مرتبه وجودی واجب بالذات است که فاقد هرگونه کثرت شأنی، تعیینی یا حیثی است؛ اما در مرتبه صادر نخست، به سبب اشتغال آن بر جهات متباینه‌ای از حیث نقص و کمال، زمینه صدور کثرات فراهم می‌آید. بر این اساس کثرات معلوله، متفرع بر شئون وجودی متکثر عقل اول است، نه بر وحدت صرفه وجود؛ به این ترتیب قاعده الواحد در مقام وحدت حقه بسیطه محفوظ می‌ماند.

۲. مثبتان قاعده الواحد

قاعده الواحد در میان متفکران مسلمان از جمله ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ق)، خواجه نصیر طوسی (۵۹۷ - ۶۷۳ق)، قطب الدین شیرازی (۶۳۳ - ۷۱۰ق)، ابن حمزه فناری (۷۵۱ -

۸۳۴ق)، قاضی سعید قمی (۱۰۷۱ - ۱۰۱۲ش)، میرداماد (۹۶۹ - ۱۰۴۰ق) و ملاصدرا (۹۷۹ - ۱۰۴۵ق) نه تنها یک اصل فلسفی، بلکه حکمی بدیهی و نزدیک به فطریات عقل سلیم تلقی شده است. ابن سینا در اشارات می گوید: «الواحد الحق لا یصدر عنه إلا واحد» (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۳۶۱). خواجه نصیر منشأ انکار الواحد را عدم تصور صحیح وحدت حقیقیه می داند (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۲۳). ابن حمزه فناری و قطب الدین شیرازی اصل الواحد را مسلم و بدیهی می خوانند (فناری، ۱۳۷۴، ص ۹۲؛ شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۶). از سوی دیگر میرداماد و ملاصدرا با رویکرد حکمی و ذوقی، وحدت صادر و بدهت آن را تأکید می کنند (میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۵۱؛ ملاصدرا، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۲۰۵). فخر رازی نیز در المحصل، معتزله را در شمار فیلسوفان و جزء قائلان به امتناع صدور کثیر از واحد دانسته است (فخر رازی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۳۴).

خواجه نصیرالدین طوسی در تلخیص المحصل و شرح الاشارات با تأکید بر امتناع صدور کثرات مستقیم از علت بسیط، تصریح می کند که از مبدأ اول جز واحد صادر نمی شود، مگر با ضمیمه شرایط و جهات متغایر (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۳۸؛ طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۹-۲۲۵). او با نقد اشکالات منسوب به شهرستانی، صدور کثرات را منحصر به عقول نازله می داند و در تجرید الاعتقاد نیز بر بساطت علت و کثرت اعتباری اضافات تأکید می کند تا اطلاق قاعده الواحد محفوظ و تهافت ظاهری میان بساطت علت و کثرت صدور رفع گردد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۴).

عبدالرزاق لاهیجی (۱۰۷۲ق) در شوارق الإلهام با تصریح بر اینکه فاعل مستقل بسیط، فارغ از هرگونه کثرت ذاتی یا عرضی، تنها یک صادر دارد، لب قاعده الواحد را در امتناع صدور کثرات از واحد از حیث واحد تثبیت می کند (لاهیجی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۹۵). او سپس با تمایز میان وحدت ذات و کثرت حیثیات، صدور عقل دوم و فلک اول از عقل اول را توجیه می کند و نشان می دهد که کثرت تنها بر پایه اضافات و جهات متعدد در

مراتب صادر تحقق می‌یابد، نه در ذات واجب (لاهیجی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۱۰ - ۳۱۴). محقق دوانی (م ۹۰۸ق) در شرح تجرید الاعتقاد بر پایه قاعده الواحد، صدور کثرات از واجب بسیط را محال می‌داند و تصریح می‌کند که اگر ذات مطلق، منشأ تکثر گردد، یا مستلزم کثرت حیثی در واجب است یا ترجیحی بیرون از ذات که هر دو با بساطت و اطلاق او منافات دارد (دوانی، ۱۴۲۳ق، ص ۶۸). بدین سان او در امتداد تقریر مشائی، صدور کثرات را تنها از رهگذر وسایطی چون عقل اول که واجد حیثیات متعدد است، ممکن می‌داند.

فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۰ق) در تقریر تلفیقی قاعده الواحد، صدور کثرات را از واحد مطلق تنها به اعتبار تجلیات اسمائی و صفاتی ممکن می‌داند و تأکید می‌کند که از حیث احدیت ذات، صدور کثرت ممتنع است (فیض کاشانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۳). بنابراین وحدت ذات با کثرت اسمائیه جمع می‌شود و توجیهی عرفانی - فلسفی برای پیدایش عالم در چارچوب حکمت متعالیه فراهم می‌گردد.

۲-۱. نقدی بر مثبتان: تمایز واحد حقیقی و رد تسری قاعده الواحد به قوا

ملاصدرا در تقریر استدلالی از شیخ‌الرئیس و دیگران از حکما بر عدم امکان صدور کثیر از واحد، تفاوت ظریفی را آشکار می‌کند که بر تمام ابعاد موضوع سایه می‌افکند. حکما معتقدند: «قوت واحد، بالذات و بالقصد الاول (صدور مستقیم و بی واسطه فعل از قوه) نمی‌تواند منشأ افعال متعدد باشد و اگر هم بشود بالعرض و بالقصد الثانی (با واسطه یا به تبع امور دیگر) است؛ زیرا کثرت در صدور افعال، مستلزم ترکیب در ذات قوه است» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۶۰). ملاصدرا در پاسخ، استدلال را محدود به «واحد حقیقی» می‌داند که «واحد من کل الوجوه» و بسیط محض است، اما قوا به جهت تضاعف جهات امکانیه و ارتباط با عوارض انضمامی و خارج از ذات، در عین وحدت ذاتی، دارای کثرت شئون و تجلیات اند و می‌توانند

منشأ افعال متکثر باشند، بدون آنکه این امر با بساطت ذاتی آنها منافات داشته باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۶۰). این تفکیک بدیع که مسئله امکان صدور افعال متعدد از قوای نفس را توجیه می‌کند، ضمن حفظ اصل قاعده، آن را از محدودیت‌های ناشی از تفاسیر حکمانیزرهای می‌گرداند.

همچنین این استدلال می‌تواند مستند برای اثبات وجود متوسطات و وسایط در نظام صدور باشد. ملاصدرا در این باره بیان می‌دارد: «اگر مبدأ، واحد و بسیط محض باشد، ناگزیر صدور کثرت از او با واسطه خواهد بود؛ زیرا صدور مستقیم کثرت از واحد بسیط، مستلزم ترکیب در خود مبدأ است که با وحدت و بساطت او منافات دارد» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۱۷). بنابراین برای تبیین صدور کثرت، وجود وسایط ضروری است. این واسطه‌ها همان عقول و نفوس کلی هستند که به ترتیب از مبدأ واحد صادر می‌شوند و هر یک واسطه برای صدور مرتبه پایین‌تر از خود می‌باشند. بر این اساس جهات امکانیه بالضروره بر وجود مراتب و واسطه‌ها اشاره دارد. ملاصدرا در این باره بیان می‌کند: «عقول و نفوس، مراتبی از وجود و وسایط بین حق و خلق هستند و با آنها نظام وجود و صدور کثرت از واحد کامل می‌گردد...» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۱۵).

۳. منکران قاعده‌الواحد

۱-۳. فخر رازی

فخر رازی (۵۴۴-۶۰۵ ق) با نقد قاعده‌الواحد، اشاعره را مدافع امکان افاضه متعدد از علت بسیط معرفی می‌کند (فخر رازی، ۱۴۱۱ ق، ص ۳۳۴). او در المباحث المشرقیه با تمایز میان «امکان ماهوی بالذات» و «امکان مشروط به حدوث»، راهی برای صدور مستقیم کثرات از واجب‌الوجود ارائه می‌دهد؛ از این رو وحدت فاعل را مانع فیضان متعدد نمی‌داند (فخر رازی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۵۰۷).

تحلیل و بررسی

۱. از آنجاکه فخر رازی در آغاز بحث، حدود موضوع و محمول قضیه و مبادی تصویری مسئله را تبیین نمی‌کند و بی‌آنکه مفاهیمی چون وحدت، بساطت، ترکیب، صدور، علیت و سنخیت را به درستی تحلیل و استیفا کند، شتاب زده از طرح علیت به قاعده الواحد می‌پردازد، بالغزش‌ها و خطاهای متعددی مواجه می‌شود؛ تا آنجاکه در مقام نقد این سینا، گاه زبان به تندی و اهانت وی می‌گشاید (جوادی آملی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۸۹-۴۰۱-۴۰۳).

۲. نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۳ق) در تلخیص المحصل ضمن نقل اعتراض فخر رازی، در مقام دفع آن تصریح می‌کند که جمع ایجاب و سلب در شیء واحد محال است و از علت بسیط جز اثر واحد صادر نمی‌گردد (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۳۸-۲۳۷). همچنین در شرح الاشارات انتقاد می‌کند که اگر صور مختلف منشأ اعراض متعدد از مقولات متفاوت (چون کیف و این و سایر مقولات) بدون ترتب علی شمرده شود، با قاعده الواحد تعارض خواهد داشت (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۹)، اما صدور کثرت از واحد، مشروط بر ضمیمه شدن عوامل و شرایط دیگر امکان‌پذیر می‌گردد. علامه طوسی در این باره در نمط نخست شرح الاشارات در تبیین تجوهر الأجسام، در تنبیهی مرتبط با عناصر اربعه می‌گوید: «ذات بسیط صرفاً یک صادر دارد» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۲۵). بر این اساس صدور متعدد مستلزم تحقق ضمایم و شرایط گوناگون است و وحدت فاعل بسیط مانع صدور متعدد مستقیم است.

۳. به نظر می‌رسد رویکرد فخر رازی در امتداد موضع اشاعره خداوند را فاعلی صرفاً قدرت مدار می‌پندارد؛ به این معنا که افاضه کثرات نه بر اساس «ضرورت عقلی» و «سنخیت وجودی»، بلکه صرفاً بر مبنای «اراده قدیمه» و «قدرت مطلقه» تبیین می‌شود و تفاوت در «قابلیت‌های ماهوی» یا «حدوث در قابل» تنها شرط صدور

کثرات است؛ در حالی که متکلمان عدلیه (معتزله و امامیه) تأکید کرده‌اند که فعل خداوند هر چند ناشی از قدرت مطلقه است، اما همواره حکمت و نظام بر آن حاکم است و از افاضه بی ضابطه منزّه است.

۲-۳. غزالی

غزالی (۵۰۵ق) در تهافت الفلاسفه، یکی از محوری‌ترین خلل‌های نظام مشائی را در تعارض درونی میان التزام به قاعده الواحد و تلقی از خداوند به مثابه علت فاعلی و منشأ کثرات می‌بیند. وی استدلال می‌کند که فیلسوفان از یک سو بر بساطت و وحدت مطلق واجب‌الوجود پافشاری دارند و از سوی دیگر او را علت فاعلی عالم و مصدر کثرات می‌دانند؛ در حالی که قاعده الواحد اقتضا می‌کند که از فاعل بسیط و مطلق‌الوحده جز یک صادر واحد در مرتبه نخست پدید نیاید و فرض صدور کثیر یا ترکیب، مستلزم حیثیات متعدد در ذات علت و نقض بساطت است. او در الوجه الثالث می‌نویسد: «پس چگونه این مرکبات پدید آمده‌اند؟ آیا از علت واحد صادر نشده‌اند؟ پس قول آنان باطل می‌گردد که می‌گویند از واحد جز واحد صادر نمی‌شود» (غزالی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰-۱۲۹ و ۱۴۰). بنابراین وی نشان می‌دهد که وجود کثرات و ترکیب در عالم محسوس، یا مستلزم نقض قاعده الواحد است یا مستلزم انکار بساطت ذاتی واجب و هر دو راه، الواحد را به چالش می‌کشند. البته به نقل از سید جلال‌الدین آشتیانی، غزالی پس از گرایش به عرفان، قاعده الواحد را می‌پذیرد و «عقل اول» را صادر نخست می‌داند (آشتیانی، ۱۳۷۷، ص ۷۹).

تحلیل و بررسی

۱. به نظر می‌رسد نگاه غزالی در تهافت الفلاسفه، بنیان اصلی علیت فلسفی را که بر «سنخیت میان علت و معلول» استوار است، انکار می‌کند و از این رهگذر

صدور کثرات از واحد بسیط، اگر مبتنی بر اصل سنخیت فرض شود، ذات الهی را گرفتار حد و ماهیت می‌سازد که با اصل تنزیه و توحید منافات دارد. در واقع در چارچوب کلامی، نفی سنخیت بدین معناست که رابطه خداوند با عالم رابطه علی - معلولی نیست، بلکه رابطه «ایجاد و تقدیر» است؛ یعنی خداوند موجودات را بی‌واسطه و بدون نیاز به مراتب صدور، با اراده مطلق و قدرت محض خویش پدید می‌آورد. این موضع به روشنی در برابر مشائیان قرار می‌گیرد که بر اساس قاعده الواحد و اصل سنخیت، قائل به صدور عقول و سپس نفوس و اجرام از مبدأ اول هستند.

۲. از سویی اشکال غزالی بر الواحد، واجد نوعی خلط میان امتناع صدور کثیر بلاواسطه و نظام طولی علل است. فیلسوفان به‌ویژه ابن سینا بر این نکته تأکید می‌ورزند که صدور اول از مبدأ بسیط صرفاً «واحد» است؛ اما همین واحد به اعتبار حیثیات متعدد خود منشأ کثرات ثانوی می‌گردد، بدون آنکه در ذات علت نخستین ترکیب یا تکثر راه یابد. بدین ترتیب استدلال غزالی که تحقق کثرات را مستلزم ترکیب در ذات علت می‌انگارد، بر اساس مغالطه‌ای در فهم نسبت «واحد» و «کثیر» استوار است. او نظام صدور را به رابطه‌ای خطی و مستقیم فرو می‌کاهد و از درک شیوه تدرج و ترتب کثرات بر صادر اول و عقول بعدی ناتوان می‌ماند. بنابراین نقد وی بیش از آنکه متوجه انسجام درونی قاعده الواحد باشد، بازتاب رویکردی کلامی است که علیت فلسفی را با قدرت مطلقه و فعل بی‌قید و شرط الهی جایگزین می‌کند.

۳. غزالی نقد خویش را در هیئت تضعیف مبانی فلسفی مشاء و دفاع از اصالت توحید صفاتی و افعالی سامان می‌دهد و بر این باور است که التزام فلاسفه به قاعده الواحد - که ناظر بر امتناع صدور کثرات از مبدأ بسیط است - عملاً با

تصویر آنان از خداوند در جایگاه علت فاعلی و منشأ مستقیم نظام هستی در تعارض است. اما آنچه غزالی در مقام یک متکلم مطرح می‌کند، نه تنها اشکالی صوری بر فلسفه مشاء، بلکه ایجاد بدیلی در برابر نظام عقلانی آنان است؛ بدیلی که در آن فعل خداوند قائم بر اراده مطلق و مشیت آزاد است، نه بر ترتب علی و سنجی. از این منظر، رویکرد غزالی در حقیقت بازگشت به صیانت از اصل «قدرت مطلقه» و «اراده مختار» خداوند در مقابل محدودسازی آن به چارچوب قاعده الواحد است؛ ولی بیان او به جای حل مسئله، موجب جدایی حکمت از فعل الهی می‌شود و به گونه‌ای با اصول پذیرفته شده کلامی از قبیل «التنزیه عن العبث» و «الغایة من الخلق» ناسازگار خواهد بود.

۴. اشکال اساسی آن است که غزالی با تمسک به کثرت مشهود در عالم محسوس، آن را دلیلی بر بطلان قاعده الواحد می‌گیرد؛ در حالی که از منظر کلام اسلامی، کثرت عالم نه به معنای نقض وحدت و بساطت علت نخستین و نه مرکبات مشهود بلکه عین تجلی قدرت و حکمت الهی است و کلام اسلامی به ویژه در سنت معتزلی و امامی، بر این تأکید دارد که کثرت مخلوقات بازتاب اسماء و صفات متعدد الهی است و وحدت ذات با تنوع صفات و افعال گواه وحدت است.

۵. از سویی این رویکرد غزالی به طور ضمنی منجر به تعطیل عقل در حوزه الهیات می‌شود؛ زیرا اگر صدور کثرات از واحد بسیط صرفاً به اراده محض منوط گردد، دیگر جایگاهی برای برهان عقلی در تبیین نسبت واحد و کثیر باقی نخواهد ماند. این امر با غایت خود علم کلام هم که دفاع عقلانی از عقاید دینی است، منافات دارد. متکلمان امامی و حتی بسیاری از اشاعره کوشیده‌اند میان اراده الهی و حکمت عقلی سازگاری برقرار سازند، در حالی که این تقریر غزالی این امکان را برمی‌چیند و به جای عقلانیت، بر نوعی اراده‌گرایی افراطی استوار می‌گردد.

۳-۳. شیخ مفید

شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸-۴۱۳ ق) در النکت الاعتقادیة در پاسخ به این پرسش که «آیا پدیدآورنده حوادث بر همه مقدرات قادر است یا تنها بر برخی از آنها؟» می‌گوید: «پاسخ آن است که او بر هر مقدوری توانایی دارد و ذات مقدس او، نسبت به همه مقدرات (واحد و کثیر) یکسان است» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق، ص ۲۳). او در ادامه تأکید می‌کند که «تجرد و اطلاق ذات واجب، نسبت او را به همه ممکنات مساوی می‌سازد و اختصاص قدرت او به مقدر خاص (واحد بدون کثیر)، مستلزم ترجیح بلامرجح و در نتیجه باطل است» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق، ص ۲۳). بنابراین وی هرگونه تمایز حیثی در فاعلیت واجب، شامل امتناع صدور کثیر از واحد بسیط را رد می‌کند و صدور کثرات بی‌واسطه را مجاز و به مقتضای اطلاق قدرت واجب تعالی می‌داند.

تحلیل و بررسی

۱. با فرض صدور مستقیم همه مقدرات از واجب تعالی و نادیده گرفتن اصل سنخیت میان علت و معلول و تمایزهای حیثی و رتبی، ساختار علی جهان فرومی ریزد که مستلزم نفی مراتب وجود و تساوی علل و صوادر خواهد بود. از منظر دیگر این تساوی مطلق، موجب می‌شود که هیچ‌گونه قاعده منطقی برای تشخیص «مراتب کثرت» نیز باقی نماند.
۲. بر این اساس در تبیین شیخ مفید (ره)، وحدت فاعل به گونه‌ای تفسیر می‌شود که هیچ ترجیح یا حیث متمایزی در فعل الهی وجود ندارد و وحدت و بساطت واجب را به یک «قدرت مطلق» تبدیل می‌کند که فاقد وجه علی برای صدور کثرت است و کثرت در جهان صرفاً تصادفی و فاقد نظم علی می‌شود.
۳. درحقیقت شیخ مفید (ره) با این نگاه در نفی تمایز مقدرات، عدالت و حکمت الهی را با اطلاق قدرت توجیه می‌کند؛ اما این امر تقریباً منجر به حذف قاعده

«نظام احسن» و اصل «تقدیر حکیمانه» می‌شود و اگر تمام موجودات به یک نسبت و مستقیم از واجب تعالی صادر شوند، تفاوت استعدادها و تفاوت فطری در موجودات که محور عدل الهی است، توجیه‌شدنی نخواهد بود. این امر می‌تواند به اشکال کلامی جدی در زمینه توجیه افعال الهی و عدالت تکوینی منجر شود. از سویی وقتی صدور کثرت بدون تمایز حیثی انجام شود، عقل انسانی دیگر نمی‌تواند نسبت میان علت و معلول را درک کند و امکان تبیین عقلانی نظام علیّی از میان می‌رود و شناخت عقلی خداوند محدود به مجرد توجیه قدرت می‌شود، نه فهم نظام هستی. به این ترتیب به لحاظ معرفت‌شناختی نیز منتهی به ناکافی بودن امکان عقلانی فهم علت و معلول می‌گردد.

۳-۴. تفتازانی

تفتازانی (۷۲۲ - ۷۹۲ ق) در شرح المقاصد با نفی الواحد به مثابه اصلی بدیهی، مبانی آن را از اساس تضعیف می‌کند. او معتقد است تا زمانی که امتناع عقلی صدور کثیر از واحد ثابت نشده باشد، فرض جواز مقدم است؛ همچنین استدلال فیلسوفان بر تعدد حیثیات فاعلیه را صرفاً اعتباری می‌داند و تحقق آن را در ذات فاعل مستلزم ترکیب می‌شمارد (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۹۲). در نتیجه قاعده الواحد را هم از حیث کبروی و هم صغروی مردود می‌داند و صدور کثیر از واحد بسیط را امری معقول می‌انگارد (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۹۳).

تحلیل و بررسی

۱. این دیدگاه با فروکاست حیثیات علیّی به «اعتبارات ذهنی»، در عمل راه را بر هرگونه تبیین فلسفی منسجم از نظام صدور می‌بندد. از سویی بساطت مطلق واجب الوجود یک اصل بنیادین عقلی است. اگر ذات واجب هیچ‌گونه کثرتی ندارد، صدور کثرات

از آن بالذات نیازمند یک کیفیت صدور تبیینی است. فیلسوفان این‌گونه صدور را در قالب صدور با واسطه و نظریه سلسله مراتب عقول تبیین می‌کنند تا به وحدت علت اولی لطمه‌ای وارد نشود. به این ترتیب تفتازانی از پاسخ به این چالش فلسفی که «چگونه کثرات از واحد پدید می‌آید؟» جتناب می‌ورزد.

۲. از حیث کلامی، پذیرش رأی تفتازانی لوازمی دارد که با مبانی خود متکلمان نیز ناسازگار است؛ زیرا اگر فعل الهی به گونه‌ای باشد که صدور کثیر از ذات واحد بسیط بدون سنخیت طرفین جایز باشد، دیگر هیچ پیوند ضروری میان فعل و فاعل باقی نمی‌ماند و صدور هر معلولی از هر علت ممکن معقول خواهد بود. این نتیجه به همان «جواز عبث» می‌انجامد که متکلمان خود به شدت از آن پرهیز می‌کنند. از سوی دیگر انکار وجه انفکاک ناپذیر میان وحدت فاعل و وحدت فعل او، با اصل «توحید افعالی» در کلام اسلامی معارض می‌گردد. اگر بتوان هرگونه کثرت بی‌قاعده‌ای را از واحد صادر دانست، وحدت فعل الهی - که مقتضی وحدت نظام احسن است - نقض خواهد شد؛ به ویژه در نظام اشعری که خود تفتازانی به آن نزدیک است، پذیرش چنین رأیی به نتایج متناقضی منتهی می‌شود: از یک سو باید قدرت مطلقه الهی حفظ گردد و از سوی دیگر، نظام فعل الهی از هرگونه انسجام عقلانی تهی می‌شود. پرسش اصلی این است که «چگونه اراده و قدرت الهی می‌تواند از یک ذات بسیط مطلق، کثرات را به وجود آورد؟» این پرسش نیازمند تبیینی عقلی است که تنها با ارجاع به اراده و قدرت حل نمی‌شود.

۳-۵. دیگران

برخی دیگر از متکلمان از جمله قاضی عضدالدین ایجی (۷۵۶ق) در المواقف و به تبع او سید شریف جرجانی (۷۴۰ - ۸۱۶ق) در شرح المواقف در نقد الواحد، به جای تنسیق حجتی اثباتی، به تقریر دلیلی نقضی بسنده کرده‌اند. جرجانی برای اثبات اینکه ممکن

است از یک حقیقت بسیط، آثار متعددی صادر گردد، به مثال جوهر استناد می‌کند؛ بدین معنا که جوهر با اینکه حقیقتی واحد و بسیط است، هم علت تحیز در مکان است و هم علت پذیرش اعراض (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۴، ص ۱۲۵)؛ پس دو اثر از یک ذات بسیط صادر شده است که نشان می‌دهد کثرت اثر لزوماً به معنای کثرت در ذات فاعل نیست. وی با این استدلال، اطلاق الواحد را رد می‌کند و معتقد است در مواردی مانند «فاعل مختار» یا «جوهر بسیط»، صدور کثرت نه تنها ممکن است، بلکه بالفعل رخ می‌دهد.

تحلیل و بررسی

۱. قیاس جرجانی تمثیلی مع الفارق است؛ زیرا مقایسه «لوازم ماهوی» با «معلول‌های وجودی» در نظام علی، مغالطه‌ای میان حیث تقرر مفهومی و حیث تحقق خارجی پدید می‌آورد. افزون بر این اگر همان‌گونه که ایجی و جرجانی می‌پندارند، حیثیات فاعلیه به اراده‌های متعدد یا تعلق‌های متکثر ارجاع شود، لازم می‌آید که در فاعل بسیط، تکثر حیثی و ترکیب اعتباری تحقق یابد و این دقیقاً همان چیزی است که ابن سینا آن را ممتنع می‌داند؛ زیرا با بساطت ذات واجب ناسازگار است. بنابراین نه تنها مثال جرجانی ناقض قاعده الواحد نیست، بلکه خود مؤید آن است که برای اثبات امکان صدور کثیر از واحد بسیط، باید برهانی وجودی و عینی - نه صرف اعتبارات ذهنی و لوازم ماهوی - اقامه گردد.

۲. برداشت سطحی از اختیار الهی: اشاعره از جمله ایجی و جرجانی، اختیار را به معنای توانایی مطلق بر فعل و ترک تلقی می‌کنند، حتی اگر تحقق آن مستلزم اجتماع نقیضین باشد. این تلقی نه تنها از نظر عقلی ممتنع است، بلکه مفهوم قدرت الهی را از مرتبه «قدرت حکیمانه» به سطح «قدرت بی ضابطه» فرو می‌کاهد و حال اینکه فعل الهی مختار است اما مطابق نظام احسن.

۴. تحلیل و تأکید بر دیدگاه ملاصدرا (۹۷۹ - ۱۰۴۵ق)

ملاصدرا تأکید می‌کند از آنجاکه میان ذات حق تعالی و عقل اول هیچ‌گونه واسطه‌ای وجود ندارد، تجلی ذات الهی مستقیم متوجه عقل اول است؛ به گونه‌ای که ذات عقل، عین صورت این تجلی به شمار می‌آید و در این مرتبه، هیچ تمایزی میان متجلی، متجلی‌له و ذات عقل وجود ندارد. همان‌گونه که صورت مرئی در آینه، از حیث وجودی مغایر با ذات و حقیقت خویش نیست (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۶).

بنابراین عقل اول نه معلول بیرونی ذات، بلکه نخستین تجلی ذات الهی در مرتبه امکان اشرف است که ظهور آغازین حقیقت واحد و اساس تبیین صدرایی از «وحدت در عین کثرت» است. بنابراین «هر تعین و مرتبه‌ای از وجود، در سیر وجودی خویش به مبدأ حقیقی خویش باز می‌گردد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۶) و «محشور به موجودی که خود محشور به موجود دیگری است، در حقیقت محشور به همان مبدأ اولی است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۶)؛ به این ترتیب صدور کثرات از واحد نه به مثابه تفاوت وجودی، بلکه چونان ظهور متوالی تجلیات ذات در مراتب گوناگون است و عقل اول و سایر مخلوقات به واسطه عقل اول، محشور به حق تعالی هستند.

ملاصدرا تأکید می‌کند میان مبدأ اولی و کل مراتب هستی اتصال وجودی برقرار است؛ «گویی همگی حقیقتی واحدند با اتصالی واحد که تنها در مراتب شدت اشراق و کمال وجود از یکدیگر تمایز می‌یابند» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۵). این تشکیک وجودی و وحدت اتصالی مراتب هستی، سلسله مراتب صدور را تضمین می‌کند و نشان می‌دهد که هر موجود در نظام هستی دو جنبه دارد: «جنبه‌ای عالی که از نظر شدت وجودی غیرمتناهی است و جنبه‌ای متناهی که از حیث قوت وجودی محدود، ولی از جهت امتداد زمانی و تکثر تعینات، غیرمتناهی و پیوسته است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۵). بنابراین کثرت موجودات، کثرت در ظهور است نه در ذات و همه با وجود تفاوت مراتب نوری و وجودی،

در عین پیوستگی به حقیقت واحده‌اند. بر این اساس اتصال موجودات به مبدأ، انفصالی نیست، بلکه اتحادی تشکیکی است که در آن هر مرتبه از وجود از انیات محضه تا انوار صرفه، شعاعی از ظهور مبدأ و راجع به او در ذات خویش است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۵). به این ترتیب عقل اول هم تصویر تجلی ذات حق است و هم بازتاب و مرآت وجود او. بنابراین ملاصدرا با ترکیب قاعده «امکان اشرف» و اصل «تساوق وحدت و وجود» (چنان‌که پیش‌تر در بخش وحدت وجود اشاره شد)، نشان می‌دهد که صدور کثیر از واحد، نه تنها به صورت نظری، بلکه در واقعیت هستی تحقق دارد.

ملاصدرا تأکید می‌کند سلسله وجود، تجلیات تدریجی همان کمال مطلق‌اند و هر موجودی که واجد کمالی است، آن کمال را از علت خویش دریافت می‌کند و از آنجا که فاقد شیء معطی آن نیست، لازمه اش آن است که آن کمال به نحو اشرف و اتم در علت موجود باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۶۹). بنابراین معلول آینه کمالات علت است، اما با مرتبه‌ای نازل‌تر و مشوب به نقص و امکان. در نتیجه تمامی جهات وجودی معلول، به علت موجه مستندند و «این سلسله به مبدأ فیاض برای جمیع حقایق و ماهیات ختم می‌شود» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۶۹). از این رهگذر، وجود حق تعالی عین علم و عقل است و «هر کسی بتواند حقیقت وجود را دریابد، در واقع همه حقایق هستی را دریافته است؛ زیرا وجود مطلق، عقل ذاتی همه موجودات و منشأ علم آنهاست» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۷۰). به تعبیر ملاصدرا، حق تعالی در مقام ذات، کل‌الاشیاء است و آنچه جزاوست، تفصیل و بروز همان وحدت است و «در این مشهد الهی و آینه‌ازلی، همه چیز منکشف و آشکار است؛ اما به گونه‌ای که در آن هیچ کثرتی وجود ندارد، بلکه او همه چیز است در عین وحدت» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۷۱).

۴-۱. نقش قاعده «بسیط الحقیقه» در الواحد صدرايي

قاعده «بسیط الحقیقه کل‌الاشیاء و لیس بشیء منها» که در تبیین قاعده الواحد از

نوآوری‌های ملاصدراست، دلالت دارد بر اینکه ذات بسیط باری تعالی حامل تمامی کمالات و حقایق موجودات ممکن به نحو اتم و اکمل و مبرای از وجوه عدمی و ترکیب و تعدد آنهاست. در این قاعده هم جنبه ایجابی لحاظ شده است و هم جنبه سلبی. به این ترتیب ضمن آنکه ذات واجب تعالی متضمن تمامی حقایق اشیاست، در بعد سلبی نیز هیچ‌یک از آنها نیست تا شبهه تشبیه به وجود نیاید. این بیان نشان‌دهنده وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است که فرمایش امیر بیان امام علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه مؤید همین توحید وجودی است: «مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله»؛ یعنی با همه چیز است نه به اتحاد ماهوی یا حلول، بلکه از حیث منشأ وجودی و قیومیت و با این وجود از سنخ امکان هم نیست. ملاصدرا نیز با این بیان از دو افراط یعنی حلول‌گرایی و تعطیل‌تنزیهی پرهیز می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۳۷۳). امیرالمؤمنین علی (ع) در جای دیگر نیز می‌فرماید: «ما رأیت شیئا إلا و رأیت الله قبله [و بعده و معه]» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۳۷۳) اشاره دارد که وجود هر چیز در حقیقت پرتوی از وجود اوست و آیه شریفه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴) اشاره به معیت وجودی و قیومی دارد. حاشیه علامه طباطبایی بر اسفار که «الوجودات عین الربط و الفقر ...» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۵) نیز اشاره دارد بر اینکه ممکن ذاتاً عین الربط در برابر واجب است و هیچ استقلالی در هستی، بقا یا تأثیر ندارد و نسبت آن با واجب نه از سنخ اضافه مقولی، بلکه از جنس «اضافه اشراقی» است و مملو از تجلی و وابستگی وجودی به آن وجود مطلق است.

علامه طباطبایی در تبیین نوع حمل در قضیه «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» تصریح می‌کند که این حمل از سنخ حمل شایع صناعی نیست؛ از این رو «کل الاشیاء» بر «بسیط الحقیقه» به نحو حقیقت و رقیقت حمل می‌شود (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ص ۲۷۷)؛ بدین معنا که کثرات، تعینات رقیقه و مراتب تنزل یافته وجود بسیط‌اند و تنها شئون، تجلیات و مظاهر اویند، بدون

آنکه جزئی مستقل یا متفرق در ذات او راه یابد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۱۰). بر این اساس صدور کثرت نه نفی وحدت، بلکه نزول مراتب تجلی اوست؛ همان‌گونه که بساطت شدید، تمامی مراتب محدود را دربر می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۱۶). بنابراین تمامی موجودات از عقل اول تا اشیاء محسوسه، نماد و مظاهر این حقیقت بسیط‌اند و وحدت و بساطت او بر آنها سایه افکنده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۱۷). به این ترتیب وحدت مطلق و بساطت واجب با ظهور کثرت هیچ تضادی ندارد و کمالات همه موجودات عین تجلیات بسیط و مطلق ذات واجب‌اند و هیچ‌یک از آنها واجد استقلال ماهوی یا انفکاک از ذات نیستند.

بنابراین نظریه مشهور فیلسوفان به‌ویژه ابن‌سینا در باب قاعده الواحد تفاوتی بنیادین با دیدگاه ملاصدرا بر محور قاعده «بسیط الحقیقه» دارد. فیلسوفان مشاء در تحلیل صدور، در نهایت به وحدت تشکیکی وجود قائل شده‌اند؛ بدین معنا که فیض الهی در مراتب وجودی شدت و ضعف و تقدم و تأخر، از مبدأ اول تا عقل اول و سپس تا نفوس فلکی و اجسام مادی تنزل می‌یابد؛ اما ملاصدرا با گذر از تشکیک وجود به وحدت شخصی وجود، بنیان نظام صدور را دگرگون کرد. در دستگاه فکری او، فیض الهی نه در سلسله علل و معلولات طولی، بلکه در پرتو تجلی حقیقت واحد شخصی وجود جریان می‌یابد. بر این اساس قاعده بسیط الحقیقه مبنای تبیین رابطه حق و خلق می‌شود؛ زیرا وجود بسیط الحقیقه به دلیل بساطت و احاطه وجودی خود، عین جمیع کمالات موجودات است بدون آنکه هیچ حدی از حدود آنها در او راه یابد. در چنین نظامی، فیض منبسط یا نَفَسِ رحمانی جایگزین عقل اول در فلسفه مشاء می‌گردد و به منزله مرتبه ظهور و تجلی حق در مراتب وجودی تلقی می‌شود؛ مرتبه‌ای که در آن وحدت مطلق در قالب حقیقت و رقیقت و وجود مطلق در صور مراتب اسمایی و عینی تجلی می‌یابد. چنان‌که

ملاصدرا می‌نگارد: «نخستین چیزی که از واجب الوجود صادر آمد، همان موجود منبسط است که آن را عماء، مرتبه جمع، حقیقة الحقائق و حضرت احدیة الجمع نیز می‌نامند» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۳۳۱).

ملاصدرا در تبیین این فیض منبسط و تجلی حق می‌گوید: وجود مطلق در مقام «أحدیت» در خفا است و در مقام «واحدیت» با تجلی اسمائی و ظهور در مراتب، منشأ کثرات می‌شود؛ اما چون این صدور، صدور وجود از وجود است، نه وجود از ماهیت، علیت اصطلاحی بر آن صادق نیست، بلکه باید آن را تجلی وجودی دانست. ماهیت این تجلی نه ایجاد از عدم است، نه صدور از علت، بلکه بروز بی‌واسطه وجود در مرتبه‌ای از خفا به مرتبه‌ای از ظهور است. بنابراین وجود منبسط نه واجب بالذات است (چون عین ذات حق نیست)، نه ممکن بالذات (چون از او جدا و نیازمند به علت نیست)، بلکه واسطه‌ای است میان این دو (فیض اقدس و فیض مقدس در اصطلاح عارفان و حکما). بنابراین وجود منبسط مرتبه‌ای است که در آن همه کثرات به نحو اجمال و اندماج حضور دارند، نه به تمایز و تفکیک؛ از این رو به آن حضرت جمع و حقیقة الحقایق گفته می‌شود. در این مرتبه هنوز تعینات خاص و تمایزهای ماهوی موجودات پدید نیامده‌اند، بلکه همه چیز در بساطت و یگانگی مطلق وجود حق به نحو اجمال و استعداد نهفته است. با نزول این مرتبه و تعیین آن در مراتب پایین‌تر، کثرات به نحو تفصیل و ظهور تحقق می‌یابند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۱).

۲-۴. بررسی رأی نهایی ملاصدرا

بر اساس دیدگاه وجود رابط معلول که مبتنی بر آن تشان جانشین علیت و وحدت شخصی وجود جانشین وحدت تشکیکی و تشکیک در ظهور جانشین تشکیک در

وجود می‌شود و با ابتنا به قاعده الواحد که مقبول عرفا نیز هست، کامل‌ترین و بسیط‌ترین تجلی وجود مستقل، یعنی «وجود منبسط» جانشین عقل اول می‌شود؛ ولی وجود منبسط، ربط صرف و ظهور وجود است نه وجود و نفس صدور است نه صادر، ذاتاً بسیط و واحد است اما نه وحدت عددی که با کثرت سازگار نباشد، بلکه «وحدت عینی غیر عددی» سازگار با کثرت عینی؛ بنابراین هم وحدت، ذاتی آن است و هم کثرت. نه حادث است نه قدیم، نه متقدم است نه متأخر. فاقد ماهیت است؛ با این وجود در درون خود همه ماهیات و خصوصیات همه اشیاء را داراست و به مقتضای کثرت ذاتی، دارای مراتبی است؛ به طوری که مرتبه‌ای از آن عقل است، مرتبه‌ای انسان، مرتبه‌ای جسم و درخت و ... با شدت و ضعف و کمال و نقص، کثرت پیدا می‌کند آن هم کثرت عینی سازگار با بساطت، نه کثرت عرضی ناشی از ترکیب با حقایقی دیگر (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۹۲-۳۹۴؛ عبودیت، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۷).

با ترقیق علیت و بازگشت آن به تشان و ظهور، «قاعده الواحد لا یصدر منه الا الواحد به الواحد لا یظهر منه الا الواحد» ارتقا می‌یابد و آن واحدی که از خداوند احد ظاهر می‌شود، همان امر واحد الهی است که همه ظهورات کثیر را فرامی‌گیرد؛ در این فرض، کثرت تشکیکی در وجود نیز به کثرت تشکیکی در مظاهر بازمی‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۲۹).

اما «غالب حکمای مشاء بنا بر آنچه معروف است، قائل به تباین وجودات هستند و که این قول با "وما أمرنا إلا واحدة" و وحدت مطلق فیض الهی ناسازگار است» (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۳۳)؛ ولی ملاصدرا در سیر تنقیحی اندیشه خویش از همسویی با جمهور حکما تا تبیین نهایی دیدگاه خویش مبتنی بر تشکیک خاص و وحدت شخصی وجود در مراحل آغازین، مطابق با مبانی مشاء، عقل اول را صادر نخست معرفی می‌کند؛ سپس مبتنی بر تشکیک وجود، قرائتی میانه و تأویلی ارائه می‌دهد و در نهایت با

گذر از حدود تبیین فلسفی به افق عرفانی، به پذیرش قول عارفان در باب وجود منبسط می‌رسد که جامع میان تعینات کثرت و وحدت اطلاق‌حق است؛ وجودی سریانی و اطلاق‌حق که همه مراتب و تعینات هستی را دربر می‌گیرد و به اعتبار وحدت سریانی خویش، نخستین و یگانه ظهور حق محسوب می‌شود که به موجب «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ»، «ظهور ظاهر واحد و واجد وحدت ظلّی است که از تحلیل و تفصیل آن عوالم سه گانه عقل، مثال و طبیعت پدید می‌آید» (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۳۴) بر این اساس قاعده‌الواحد به وحدت اطلاق‌حق می‌گراید که مع وحدته یشمل کلّ الاشیاء و منه یظهر کلّ الاشیاء و حکیم سبزواری می‌نویسد: آن «امر واحده» همان وجود منبسط است که کلمه تامه الهی و جامع جمیع کمالات و جامع عقول و فعلیات است و کثرت او صرفاً به مظاهر و موضوعات است و به حسب «لامؤثر فی الوجود إلا الله»، نخستین صادر از واحد به وحدت حقه حقیقیه، واحد به وحدت حقه ظلیه است، نه واحد محدود به وحدت عددیه (سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۴۸).

۴-۳. حداکثرگرایان - حداقل‌گرایان - منکران

حداکثرگرایان بر این باورند که قاعده‌الواحد اختصاصی به واجب‌الوجود ندارد، بلکه در مطلق علت واحد، اعم از مجرد و مادی، در همه علوم الهی، طبیعی و اعتباری کاربرد دارد و می‌توان صدق مسائل علمی را با آن سنجید. در مقابل، حداقل‌گرایان به پیروی از ملاصدرا آن را ویژه واحد حقیقی دانسته‌اند و کاربردش را منحصر در الهیات بالمعنی الاخص می‌دانند. گروه سوم یعنی منکران، با تأکید بر کثرت جهات حتی در واجب‌الوجود، قاعده را فاقد کارکرد روش‌شناختی و تبیینی در همه سطوح می‌شمارند. در واقع الواحد ناظر به ساختار شرطی است؛ یعنی صدور واحد تنها از واحد حقیقی ممکن است و این حکم زمانی صادق است

که وحدت خالی از هرگونه حیث کثرت باشد. بنابراین تعمیم قاعده به حوزه‌های طبیعی، منطقی و حتی الهی، بدون تحقق این شرط، استعمالی نادرست و غیرمعتبر خواهد بود (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۲، ص ۲۳) و کشف وحدت جهت به سادگی امکان پذیر نیست. از سوی دیگر برخی معتقدند در نگاه ادق صدرایی، اعتقاد او به «الشیء کماکان اشد تحصلاً (بساطه) کان اکثر فعلاً و اقل انفعلاً» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۶) و قاعده «بسیط الحقیقه» از اعتقاد او به صدور بی واسطه کثیر از مبدأ واجب خبر می دهد (فیاضی و حیدرپور، ۱۳۹۶، ص ۹۶).

نتیجه

قاعده الواحد در سیر تطور فلسفه اسلامی همواره کانون منازعه میان فیلسوفان و متکلمان بوده است؛ نزد گروهی اصل بدیهی و ضامن توحید و نزد گروهی دیگر، محدودکننده فیض الهی و نیازمند نقد یا تأویل. از سویی ملاصدرا با ابتنا به قاعده «بسیط الحقیقه»، تبیین بوعلی از صدور کثرت را از سطح قاعده‌ای سلبی که صرفاً مانع صدور مستقیم کثرت از واحد بسیط بود، به سطح ایجابی ارتقا می دهد و نشان می دهد که وحدت و کثرت نه در تقابل، بلکه در نسبت حقیقت و رقیقت با یکدیگرند. در این نگرش، وجود واجب تعالی به مثابه حقیقت بسیط و شخصی، جامع جمیع کمالات موجودات است؛ اما هیچ یک از آنها به نحو محدود و مقید در او حضور ندارد؛ از این رو کثرات نه اموری مستقل، بلکه به مثابه تجلیات و مراتب فیض منبسط و نفس رحمانی تحقق می یابند. به این ترتیب نظریه صدر از یک سو از اشکال تشبیه و ترکیب در ذات حق مصون می ماند و از سوی دیگر امکان صدور کثیر از واحد را با حفظ اصل بساطت و وحدت شخصی وجود به نحو برهانی توضیح می دهد. بدین ترتیب حکمت متعالیه فیض واحد را عین ظهور کثرات و کثرات را مراتب و شئون همان فیض واحد معرفی می کند.

در تحلیل و نقد آرا، به نظر می‌رسد منشأ انکار الواحد نزد منکران، چنان‌که برخی بزرگان فرموده‌اند، نداشتن تصور صحیح وحدت حقیقی و بساطت ذات واجب و نیز عدم تلقی صحیح از ذات و قدرت مطلقه الهی است. از سویی واگذاری صدور کثرات صرفاً به اراده واجب تعالی، راه براهین عقلی را در تبیین نظام صدور می‌بندد و به انسداد باب عقل در این حوزه منتهی خواهد شد که با هدف علم کلام و دفاع عقلانی از دین معارض خواهد بود؛ اما ملاصدرا در نوآوری خود با ارتقای تبیین الواحد به رویکردی تجلی‌محور و تلقی صدور به مثابه تجلی تدریجی وجود واحد و تبدیل ثنویت علت و معلولی به حقیقت و رقیقت، نظامی منسجم بنا می‌نهد که تلاقی برهان عقلی و شهود عرفانی است. کثرت در این منظومه نه نافی وحدت، بلکه مرتبه‌ای از تعیین حقیقت واحد است و رابطه واحد و کثیر نه تقابل عرضی، بلکه توالی و تشأن طولی در سیر وجود است و موجودات کثیر، تجلیات و رقایقی تنزل یافته از مراتب عالی وجودند.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ابوالفضل بهرامپور.
نهج البلاغه، ترجمه شهیدی.
- ابن سینا، محمد حسین (۱۳۶۸). اشارات و تنبیهاً. ترجمه و شرح: حسن ملکشاھی. تهران: سروش.
ابن سینا، محمد حسین (۱۳۷۵). الاشارات. شرح: محقق طوسی. قم: البلاغه.
- آشتیانی، مهدی (۱۳۷۷). اساس التوحید. تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی. تهران: امیرکبیر.
- تفتازانی، سعد الدین (۱۴۰۹ ق). شرح المقاصد. مقدمه و تحقیق و تعلیق: عبدالرحمن عمیره. قم: الشریف الرضی.
- جرجانی، سید شریف (۱۳۲۵ ق). شرح المواقف. تصحیح: بدرالدین نعسانی. قم: الشریف الرضی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۶). ریح مختوم شرح حکمت متعالیه. به کوشش حمید پارسانیا. قم: اسراء.
- رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ ق). المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات. ج ۲. قم: نشر بیدار.
رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ ق). المحصل. ج ۱. قاهره: مكتبة دارالتراث.
- سبزواری، ملاحادی (۱۳۷۹). شرح منظومه. تصحیح و تعلیق: علامه حسن زاده آملی. [بی جا]: نشر ناب.
- شیرازی، قطب الدین (۱۳۸۳). شرح حکمة الاشراق. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۹ ق). اسفار. بیروت: دارالتراث العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱ م). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با حاشیه علامه طباطبایی). ج ۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة. محشی: هادی بن مهدی سبزواری. مصحح: جلال الدین آشتیانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. قم: مكتبة المصطفوی.

صدرالدين شيرازى، محمد بن ابراهيم (۱۳۶۸). المشاعر. ج ۲. به اهتمام هانرى كرين. تهران: طهورى. طباطبايى، سيد محمد حسين (۱۴۳۲ ق). نهاية الحكمة. تحقيق و تعليق: عباسعلى زارعى سبزوارى. [بى جا]: نشر المؤسسة الاسلامى.

طوسى، خواجه نصيرالدين (۱۴۰۷ ق). تجريد الاعتقاد. تهران: مكتب الاعلام الاسلامى. عبده، محمد، عضدالدين ايجى، سيد جمال الدين اسدآبادى و محقق دوانى (۱۴۲۳ ق). التعليقات على شرح الدواني للعقائد العزديّة. مصر: مكتبة الشروق الدولية قاهره. عبوديت، عبدالرسول (۱۳۹۴). درآمدى به نظام حكمت صدرائى؛ ج ۱: هستى شناسى و جهان شناسى. تهران: سمت.

غزالى، ابوحامد محمد (۱۳۸۲). تهافت الفلاسفه. تهران: شمس تبريزى. فرامرز قراملكى، احد (۱۳۸۲). «نقش روش شناختى قاعده الواحد». خردنامه صدرا. ش ۳۳. فنارى، محمد (۱۳۷۴). مصباح الانس. تهران: نشر مولى. فياضى، غلامرضا؛ حيدرپور، احمد (۱۳۹۶). «تحليل و ارزيايى قاعده الواحد در حكمت متعاليه». حكمت اسلامى. س ۴. ش ۴.

فيض كاشانى، محسن (۱۴۰۹ ق). اصول المعارف. قم: دفتر تبليغات اسلامى. لاهيجى، عبدالرزاق بن على (۱۴۲۵ ق). شوارق الإلهام في شرح تجريد الكلام. قم: مؤسسة الإمام الصادق (ع).

مفيد، محمد بن محمد (۱۴۱۴ ق). النكت الاعتقادية. بيروت: دارالمفيد. ميرداماد، محمدباقر بن محمد (۱۳۷۴). القبسات. تهران: دانشگاه تهران. نصيرالدين طوسى، محمد بن محمد (۱۳۷۵). شرح الاشارات و التنبهات. ج ۱. قم: نشر البلاغة. نصيرالدين طوسى، محمد بن محمد (۱۴۰۵ ق). تلخيص المحصل. ج ۲. بيروت: دارالاضواء.